گزارش سفر زنان نویسنده به استان کرمانشاه

عبور از جغرافیای افسانه‌ها

[پرستو قادری]

آنچه پیش رو دارید گزارشی از سومین سفر زنان نویسنده است که با همت دفتر مشاوره وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی درامور بانوان به استان کرمانشاه انجام شده است.
در این سفر راضیه تجار، رودابه حمزه ای، مژگان شیخی، زهرا پورقربان، مهری ماهوتی، مهین دخت حسنی زادگان، مریم هنرمند، محبوبه معراجی پور به همراه سمیرا اصلان پور حضور داشته اند.
من به عنوان خبرنگار و عاطفه خاجی و مطهره محرابی نیز از همکاران ستادی دفتر امور بانوان در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بوده ایم.
حکایت رفتن، همیشه با قصه همراه است. سفر، آغاز روایت ها است. رفته ایم و اینک، پس از گذر از راه ها و جاده ها، بیتوته در شهرها و روستاها، دیدن آثار باستانی چند هزار ساله و غور در تمدن اصیل ایرانی - اسلامی، سر کشی به مرز بازارچه های مرزی، شنیدن واگویه کوه و دو دشت، جنگل ها، آسمان ها، کوه ها و آدم ها، آن قدر با قصه آمده ایم که غوطه می خوریم؛ میان حقیقت و رؤیا.

هنوز یک ساعت و نیم به پرواز ساعت ۸/۵ شب، زمان باقی است که همه نویسندگان در سالن انتظار فرودگاه حاضر شده اند. سمیرا اصلان پور تلاش می کند تا بلیت های صادر شده به نام لاله جعفری و طاهره ابید را که به دلیل مسائل شخصی از سفر بازمانده اند، به نام دو همراه جدید، تعویض کند. حلقه های دوستانه، تشکیل می شود، دیدارها تازه و حرف های ناگفته رد و بدل می شود. همیشه سفر، فرصتی برای دوستی های تازه یا قوام بخشیدن به رابطه های قدیمی است. مثل هر همراهی دلنشینی، زمان بال در می آورد و به سرعت می پرد. به خود که می آییم، باید به فرودگاه کرمانشاه قدم بگذاریم. الحق که اداره کل ارشاد استان کرمانشاه سنگ تمام گذاشته است. (این موضوع در طول سفر هم بیشتر به ما ثابت شد.) مدیر کل به همراه جمعی از معاونان خود به استقبال مشاور وزیر و زنان نویسنده آمده است.

● **غوطه میان خیال و حقیقت**

برنامه روز اول، تماشای دیدنی های شهر کنگاور است.

کنگاور، شهری است که در میانه راه امروزی کرمانشاه و همدان و برسر راه تاریخی هگمتانه تیسفون قرار گرفته است. مهدی آبادی می گوید که دیدنی های این شهر زیاد است. اما به دلیل تنگنای زمانی جز معبد آناهیتا را نمی توانیم ببینیم. دیدن تپه گودین، تپه کارخانه، حمام های تاریخی و فرهنگی توکل، حسن خان، سرچوب بزرگ و پل تاریخی کوچه؛ وعده ای می شود برای سفرهای بعدی.

مهدی آبادی، از صخره ها بالا می رود. یکی یکی سنگ ها، ستون ها و سرستون ها را نشان می دهد. از معماری بی نظیر و پیشرفته ایرانیان باستان می گوید که بدون هیچ ملاتی و فقط با چفت کردن و کنار هم چیدن سنگ ها، بنای معبد آناهیتا را ساخته اند. راهنما از وجود حسابداری دقیق، آمار و ریاضی پیشرفته ایرانیان باستان سخن می گوید و هر یک از ما غرق در شیدایی آن چه پیشینه نیاکان ما محسوب می شود، خاک و سنگ را لمس می کنیم و به دنبال ردی از آنها در دنیای حال می گردیم.

برخی از اشیای کشف شده از بخش های مختلف معبد در موزه میراث فرهنگی کنگاور نگهداری می شود. بنای ساده و نوساز در طبقه ای که زین الدینی، مسئول میراث فرهنگی این شهرستان می گوید: بودجه نداریم تا آن را سر و سامان بدهیم. او خدا را به خاطر همین حداقل ها شکر می کند و با تأسف اعلام می کند که در گذشته همین هم موجود نبوده است. زین الدینی می گوید: تاریخ شناسان مطمئن هستند که در ضلع غربی معبد آناهیتا ۴۸ ستون اصلی بوده است در حالی که تاکنون ۲۰ ستون پیدا شده است. او امیدوار است تا با درنظر گرفتن بودجه لازم بتوانند زمین های اطراف را بخرند و بقیه ستون ها را پیدا کنند. هریک از زنان نویسنده که با نگاه تیزبین و دقیق خود نکته ای دریافته است، از مسئول سازمان میراث فرهنگی کنگاور می پرسد و او از سر صبر و حوصله به همه پاسخ می دهد. اصلان پور هم نگران امنیت موزه است و زین الدینی پاسخش، یگانه: «بودجه لازم را نداریم اما داریم تلاش می کنیم.» هیچ کس باورش نمی شود که بودجه سال جاری میراث در کنگاور ۴۰ میلیون تومان است. صدای اذان از بلندگوی مساجد در شهر پخش می شود. باید برای نماز و ناهار به اداره ارشاد برویم. مسئولان ارشاد کنگاور، ناهار را در رستوران چهارباغ تدارک دیده اند. همان جا امکان اقامه نماز هم هست.

● **شهری در دل طبیعت**

صحنه، مقصد بعدی است. شهری زیبا با طبیعتی بی نظیر. سراب یا چشمه صحنه در دل کوه است. این مسیر را در حالی بالا می رویم که مهدی آبادی، از باورهای مردم منطقه و افسانه شیرین و فرهاد، برایمان قصه هایی شنیدنی می گوید. این جا، مرز میان افسانه و حقیقت در هم آمیخته است. هریک از ما حکایت عشق شیرین و فرهاد کوه کن را بارها و بارها شنیده ایم و در ادبیات خوانده ایم اما انگار شیرین این سرزمین هنوز خنجر به سینه فرو نبرده است و فرهادش، هم چنان تیشه به بیستون می کوبد. او از قصه های محلی در باره این عاشقی می گوید و ما تشنه شنیدن هستیم. شاید دلمان می خواهد این بار قصه پیرزن فرهاد کش، یک جور دیگر تمام بشود. اما حیف که درست وقتی به سرچشمه سراب می رسیم، قصه مهدی آبادی این جوری تمام می شود که پیرزن در ازای پشم به اندازه وزن خودش، فرهاد را به کشتن می دهد.

مهری ماهوتی، از همه مشتاق تر است اما انگار میان واقعیت و قصه چرخ می خورد. زیر لب می گوید: باورم نمی شود، همان رود که شیرین در آن شنا می کرد و من همیشه در قصه ها مثل یک خیال آن را می دیدم، این جا وجود خارجی دارد. موقع برگشت در دل صخره ای بلند، گور دخمه های زرتشتیان را می بینیم. مهدی آبادی توضیح می دهد که زرتشتی ها بااعتقاد به پاک بودن آب و خاک و آتش، اجساد مردگان خود را در بلندای کوه می گذاشتند تا قسمت های نرم خوراک پرنده ها شود و سپس باقی مانده اجساد را در گور دخمه ها می گذاشتند. گور دخمه ها در بلندای کوه ها تعبیه می شده است. گاهی هم از حفره های طبیعی داخل کوه ها به این منظور استفاده می شده است. هیچ کس خسته نیست. حتی زهرا پورقربان که به دلیل درد پا، گاهی می نشیند و استراحت می کند. همه مشتاق رفتن و تماشا هستند. تا فرصتی پیش می آید، دفترچه های یادداشت وقلم ها پرکار می شوند. هرکسی دیده ها و شنیده های خود را می نویسد تا فراموش نشود. وقت تنگ است و در ادامه برنامه روز اول هنوز به دیدن بیستون نرفته ایم. پس پا به رکاب می کشیم و قدم به جغرافیای افسانه ها می گذاریم.

مهری ماهوتی، رودابه حمزه ای و مژگان شیخی در انتهای مینی بوس درباره مفهوم افسانه و تحلیل آن در ادبیات بحث می کنند. هنرمند، معراجی پور و حسنی زادگان در صندلی های وسط درباره جایگاه باورهای مردم در شکل گیری و انتقال ادبیات به نسل های آینده حرف می زنند. اصلان پور، مشغول خواندن یک کتاب است و راضیه تجار از پنجره ماشین به دوردست ها چشم دوخته است. شاید مهدی آبادی رد نگاه او را می گیرد که مشغول تماشای رشته کوه های باشکوه غرب ایران است و از راننده می خواهد که بایستد.

● **بیستون؛ میراث جهانی**

درحاشیه آخرین پیچ جاده صحنه به بیستون می ایستیم. مهدی آبادی کوه بیستون را نشان می دهد و باز از باورهای مردم می گوید که این کوه را به شکل زنی خوابیده و زانو به بغل می بینند که موهایش را پریشان کرده است و به آن «شیرین خواب» می گویند. من از همه دیرتر این تصویر را تشخیص می دهم اما بقیه، اعتراف می کنند که تصویری زیبا از شیرین را دیده اند. حمزه ای آن قدر هیجان زده است که سعی می کند با عکس گرفتن از این صحنه، آن را ماندگار کند.

این بحث را راهنما قطع می کند تا در باره بیستون توضیح بدهد. او می گوید: کوه بیستون از روزگاران باستان شناخته شده بوده است. ایرانیان باستان آن را بغستان یعنی جایگاه خدایان می نامیدند. (بغ؛ یعنی خدا و «ستان» پسوندمکان است). یونانیان به آن بگیستان اروس (کوه بگیستان) می گفتند. از آن پس هم سیر تغییر این واژه چنین است: بغستان، بگستان، بگیستان، بهستان، بهیستان، بهیستون و بالاخره بی ستون.

در کتابچه راهنمای بیستون نوشته شده است: «اگر ایران را دروازه آسیا بدانیم بی شک کناره سراب بیستون یکی از اتراقگاه های مهم کاروان هایی است که از این دروازه می گذشتند. گرچه آثار به جای مانده در اطراف این سراب نشان از گذشته های بسیار دورتری دارد. در قسمت فوقانی این سراب کتیبه ها و نقش برجسته داریوش، مجسمه هرکول و نقش برجسته های پارتی قرار دارند. یک شاخه از آب سراب در نهر پر آبی به طرف کاروانسرای صفوی در غرب می رود و شاخه اصلی آن به طرف گاماسیاب جاری می شود که به نهر سهراب معروف است. درختان چنار کهنسال در دو سوی سراب آن چنان فضای دلنشینی را آفریده اند که در کنار جاذبه های تاریخی، طبیعت با طراوت و دلپذیر آن نیز مجموعه قدیمی بیستون را به عنوان یک تفرجگاه مورد توجه درآورده است.»

شاید تا وقتی زهرا پورقربان اعلام نکرد که می تواند صدای تیشه فرهاد را بشنود، باورمان نشده بود که به راستی هیاهوی عاشقی را می شنویم. کتیبه ها، صخره هایی که به دست حجاران صاف و صیقلی شده است تا خطوطی از تاریخ را بر تن خود به امانت نگاه دارد، غارها حتی شن های زیر پا لب به سخن گفتن باز کرده و برایمان حکایت ها می گویند. از آدم هایی که پا بر آنها گذاشته و گذاشته اند. هر چه قدر هم در متون تحقیقی مربوط به دوره های باستانی بخوانیم که دیوار عظیم معروف به فرهادتراش، قرار بوده است کتیبه ای برای درج وصیت نامه داریوش، شاه هخامنشی باشد یا عده ای بیان می کنند که معماران و شاهان ساسانی قصد داشته اند در آن جا تاقی مشابه تاق کسری بسازند، این جا، درست پای بیستون، دلمان می خواهد حرف اهالی منطقه را باور کنیم که فرهاد کوه کن به خاطر عشق به شیرین، به کندن این کوه سنگین تن داده است.

دست روی رد تیشه به جای مانده از آن روزها می کشم. شیارها نقب می شود به گذشته. از دوران ها می گذرم. چرخ می خورم میان حقیقت و رؤیا؛ پیام حضرت رسول (ص) به خسرو پرویز، طاق کسری، ... فرهاد ... شیرین ... عقب تر .... می روم به غار شکارچیان. ... آدمهای نخستین که با ابزار ساده در کمین شکار از غار سرک می کشند... سنگ ها صدا می کنند. صدای تیشه در کوه می پیچد. صدای نعره شیرین، وقتی با جسد فرهاد روبه رو می شود.

این جا، مرز میان افسانه و حقیقت در هم آمیخته است، انگار شیرین این سرزمین هنوز خنجر به سینه فرو نبرده است و فرهادش، هم چنان تیشه به بیستون می کوبد

مژگان شیخی می گوید: چه قدر این جا سوژه های بکر برای قصه های ماندنی وجود دارد. انگار همه در خلسه فرو رفته اند. گاهی تک جمله ای بین همسفران رد و بدل می شود اما اغلب ترجیح می دهند در خلوت خود فرو بروند. این شرایط بعد از غروب که عظمت کوه صد چندان می شود، بیشتر هویدا است. بانگ برگشت را طبق معمول خانم محرابی سر می دهد. جمع به هم می پیوندد. در راه رسیدن به محل اقامت صدایی در ماشین نیست.

● **تاق کسری را باید دید**

قدیمی ترین و مؤثرترین اثر موجود در تاق بستان، نقش برجسته اردشیر دوم است. این نقش در جوار چشمه ای بر صخره کوه حجاری شده و صحنه تاج گذاری اردشیر را نشان می دهد.

مژگان شیخی به دقت به توضیحات راهنما گوش می دهد. پا به پای او می رود و اجزای آثار را از نزدیک جست وجو می کند. دقتش توجهم را جلب کرده است. شاید متوجه این موضوع می شود که می گوید: «پیش از این، سه بار به کرمانشاه آمده بودم اما هرگز این آثار را این گونه ندیده بودم.»

ایوان کوچک، کتیبه های ساسانی و ایوان بزرگ در برگیرنده بی نظیرترین نقش برجسته های ساسانی و مربوط به خسرو پرویز است. تاق بستان را باید رفت و دید. کتیبه ها، صحنه های شکار حجاری شده بر تن کوه، چنان ظریف و طبیعی به تصویر درآمده اند که پیچ و تاب تن ماهی های کوچک در منقار مرغان دریایی را می شود به چشم دید.

اطراف محوطه تاق بستان، حصار دارد و جایگاه نگهبانی هم وجود دارد. اما باز هم آثار باستانی، بدون شرایط مناسب و رها شده در سطح محوطه به چشم می آید. باز هم از مهدی آبادی درباره این بی توجهی می پرسم و او می گوید، خدا را شکر که مدیر قبلی این مجموعه با پیگیری و تلاش توانست همین حد از شرایط را هم ایجاد کند وگرنه تا چندی پیش همه این آثار، وسط همین محوطه روی هم ریخته شده بود. کسی باورش نمی شود که آثار باستانی این گونه نگهداری می شده است.

بعد از صرف شام در هتل جمشید به مهمانسرا برمی گردیم. آخر شب، در طبقه دوم و در اتاق هنرمند، معراجی پور و حسنی زادگان، جلسه ای با حضور ماهوتی، من و محرابی برگزار می شود. موضوع نقد و بررسی فیلمنامه جدید معراجی پور است. هرچند که زیر آب طرحش را می زنیم اما طرح موضوعات روز اجتماعی و تحلیل و بررسی نحوه بیان آنها در قالب قصه، فیلمنامه و شعر همچنین تأثیرگذاری این قالب ها در اجتماع موجب می شود، حرف های تازه بگوییم و بشنویم. این جلسه تا نزدیک به ساعتی پس از نیمه شب ادامه می یابد.

● **گام به گام تا بی کرانه ها**

امروز (یکشنبه)، برنامه سفر به پاوه را داریم. درمیان راه به شهرستان های جوانرود و روانسر می رویم. مسئولان ارشاد در این شهرستان ها را می بینیم و با منطقه آشنا می شویم. باورمان نمی شود که هنوز شهرستان هایی داریم که روزنامه سه روز دیرتر از زمان انتشار به آنجا می رسد. در جوانرود، جدیدترین روزنامه که در تنها کتابخانه عمومی این شهر موجود است، تاریخ چهار روز قبلی را دارد. از خبر خواندن روزنامه می گذریم. گشتی در کتابخانه می زنیم. هرچند که متصدیان و مسئولان کتابخانه از تخصیص بودجه در دولت جدید برای احیای کتابخانه خوشحال هستند اما دلم می سوزد. هنوز هم این کتابخانه برعکس طبع بلند مردم شهر جوانرود که سپاسگزار توجه دولت جدید به ادارات فرهنگ و ارشاد شهرستان ها هستند، فقیر و نیازمند توجه بیشتر است. خرید از بازار مرزی جوانرود در برنامه سفر نیست اما مگر می شود جمعی خانم به سفر بروند و سری به بازار نزنند. بالاخره توانستیم ۴۵ دقیقه فرصت برای خرید در فهرست برنامه ها، بگنجانیم.

● **بزرگترین غار آبی آسیا**

بازدید غار قوری قلعه که قدمت ۶۰ هزار ساله دارد، یکی دیگر از برنامه های بعدازظهر است. تا پای غار می رویم اما به دلیل قطعی برق اجازه ورود نمی دهند. نیم ساعتی صبر می کنیم. باران، بی امان می بارد. کوه های کرمانشاه که به قول هنرمند، انگار همه شان روح دارند و حرف می زنند در ریزش باران بیشتر عظمت خود را به رخ می کشند. انتظار برای آمدن برق، فایده ای ندارد. پس به پیشنهاد اصلان پور با چراغ قوه موبایل هایمان وارد غار می شویم. مقابل، تاریکی مطلق است وجلوی پای مان ردی از نوری کم رنگ. فقط راضیه تجار، اصلان پور، معراجی پور، عامری، شیخی و من دل به تاریکی زده ایم. هرچند اندک اما آنچه می بینیم، بیانگر عظمت و قدمت بزرگ ترین غار آبی آسیا است.

● **دیدار در بهاری ترین فصل زندگی**

صخره ها، قله ها و سختی کوهستان، سرما که تا مغز استخوان را می سوزاند و یاد شهید چمران و همرزمانش در گلدان خاطره هایمان، گل یاس می کارد و ما به شوق بهاری ترین فصل زندگی مان، شاگردی در مکتب شهدا به دنبال گمشده هایمان می گردیم. پشت هر صخره، چهره سردارى شهید به تو لبخند می زند. خاک این جاده مقدس است و هوایش معطر. سرما پیدا می کند. ریزش برف راه را بسته است و ما از سعادت رسیدن به پاوه بازمی مانیم. امروز، روز درهای بسته است. چون متأسفانه وقتی به حسینیه، زینبیه و عباسیه که آن را دایره المعارف کاشی کاری ایران می دانند، می رسیم که آنجا هم بسته است. چاره ای نیست جز دیدن بازار قدیمی شهر کرمانشاه که مثل همه بازارهای ایرانی، ویژگی های منحصر به فرد خود را دارد.

● **نقطه صفر مرزی**

امروز، روز آخر سفر است و قرار است تا مرز خسروی برویم. اسامی شهرها در این بین آشنا است. سرپل زهاب، اسلام آباد، کرند، قصرشیرین. اینها شهرهایی است که اسم شان با خاطره های دوران دفاع مقدس همراه است. شهرهایی که با عراق مرز مشترک دارند و برخی از آن ها در تصرف دشمن بوده اند. پیش می رویم و راهنماهای ویژه مناطق جنگی، محل پیشروی عراقی ها در هر عملیات یا مکان های استقرار آنها را نشان می دهند. فیلمبردار گروه که تاکنون کلامی نگفته است، لب به سخن باز می کند و از خاطره هایش به هنگام تصرف قصرشیرین می گوید. هر خاطره که می شنوی، هر حکایت که در گوش هایت طنین می اندازد، شنونده را بیش از گذشته مدیون و وام دار مردم مناطق مرزی می کند. دوباره به زمان جنگ می اندازیم و «حال» خارج می شویم. چه رخداد غریبی است. انگار نقاط مرزی این سرزمین از بند زمان رها شده است. روی خاک نقاط صفر که پا می گذاری، به سوی هر شهر مرزی که می روی، عقربه ها سرگیجه می روند. زمان به عقب می رود و بازمی گردد. به پاسگاه مقابل در سرزمین عراق نگاه می کنی که آدم هایش دیده می شوند. همه جا امن و آرام است اما در گوش تو، خاطره ها ندا می دهند. صدای توپ است و گلوله و موشک. سربازهای عراقی، با تعجب از پس نرده های آهنی میان ایران و عراق در مرز خسروی، نگاه می کنند. فاصله ما با آنها فقط همین نرده ها است. چشم در چشم سربازان عراق، دوباره زمان را گم می کنی. پس می روی و پیش می آیی و میان این همه دوران، دور می خوری. صدای راهنما بند رؤیاها را پاره می کند. غل می خوری میان آدم های سال ۵۹. قصرشیرین محاصره می شود. عراقی ها از بخش شمالی شهر وارد شده اند. مردم قصر میان مرز و دشمن مهاجم گیر می افتند. نه راه پس دارند، نه راه پیش. دشمن آنها را قیچی کرده است. باید مردانه ایستاد. زن ها و بچه ها از کوه و دشت به سوی مناطق امن رانده می شوند و مردها تا پای شهادت می ایستند.

غروب، راه رفته را برمی گردیم. وقتی به مهمانسرا می رسیم که دیگر هیچ فرصتی تا زمان پروازمان نداریم. با بدرقه گرم و صمیمی مدیر کل و دیگر مسئولان اداره کل ارشاد استان کرمانشاه به فرودگاه می رویم و به سوی تهران پرواز می کنیم.

اطراف محوطه تاق بستان، حصار دارد و جایگاه نگهبانی هم وجود دارد اما آثار باستانی، بدون شرایط مناسب و به صورت رهاشده در فضای باز به چشم می خورد

CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2

شرکت ملی صنایع پتروشیمی
شرکت بازرگانی پتروشیمی ایران

آگهی مزایده (شماره ۲۸۶)

نوبت دوم

این شرکت در نظر دارد ۴۰ قلم اموال مازاد خود را به شرح ذیل از طریق مزایده به طور یکجا به فروش برساند. لذا از کلیه متقاضیان دعوت می شود جهت بازدید و دریافت اسناد مزایده از تاریخ درج آگهی نوبت دوم به مدت یک هفته به امور خدمات شرکت بازرگانی پتروشیمی ایران واقع در خیابان ولیعصر، بالاتر از میدان ونک، نبش خیابان شهید والی نژاد، پلاک ۱۳۳۹ مراجعه نمایند.

اموال موجود در انبار شادآباد:

انواع: صندلی - میز - لوازم کامپیوتری - کمد - قفسه - کتابخانه - ماوس - یو پی اس - پرینتر لیزری و سوزنی - کیبرد - تلکس - گوشی تلفن - تلفن سانترال - گوشی موبایل - صفربند - فاکس - اسکنر - ماشین حساب کوچک و بزرگ - مودم - اسپیکر - مانیتور - پرینتر رنگی - DVD - ویدیو - دوربین مدار بسته - یخچال - تجهیزات آشپزخانه - دستگاه کپی - موتور سیکلت - دستگاه حضور و غیاب - باند - اکو - پرژکتور - آمپلی فایر - میکروفن - لوازم اداری متفرقه - رادیو ضبط - آهن قراضه و اقلام متفرقه

تلاش آفرینش بالندگی

اداره روابط عمومی

T/۸۶۴۶

CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2

شرکت ملی صنایع پتروشیمی
شرکت بازرگانی پتروشیمی ایران

آگهی مزایده (شماره ۲۸۷)

نوبت دوم

شرکت بازرگانی پتروشیمی ایران در نظر دارد اقلام ضایعاتی مجتمع پتروشیمی خوزستان (۴۳۰ تن پلی کربنات OFF، ۱۹۸ تن TAR، ۱۰۰ تن بیس فنل آ، ۱۲/۶۷۵ تن اپوکسی رزین) (تناژ فوق در صورت لزوم افزایش یا کاهش خواهد داشت) را از طریق مزایده به فروش برساند. تضمین شرکت در مزایده معادل ۵ % مبلغ کل قیمت کالای مورد نظر بر مبنای قیمت پایه می باشد. لذا از کلیه متقاضیان دعوت می گردد جهت کسب اطلاعات بیشتر، دریافت و تحویل اسناد مزایده حداکثر تا ۱۰ روز پس از درج نوبت دوم آگهی مزایده به نشانی: خیابان ولیعصر، بالاتر از میدان ونک، نبش کوچه والی نژاد، ساختمان شماره ۱۳۳۹ شرکت بازرگانی پتروشیمی ایران، طبقه اول، واحد فروش یا به سایت WWW.IRPCC.COM مراجعه نمایند. در ضمن داشتن پروانه بهره برداری مرتبط مشروط به فعال بودن الزامی می باشد.

اداره روابط عمومی

تلاش آفرینش بالندگی

T/۸۶۴۹